

## فرشته تاریخ

مسعود جلالی فراهانی

مقاله حاضر با استفاده از کتاب فرشته تاریخ (de l'histoire l'Ange) اثر استفان موزز (Stefan Moses) نوشته شده است. در واقع این مقاله خلاصه ای از این کتاب است که آن را ترجمه کرده ام و ضمناً مطالبی را از خود به آن افزوده ام. این مقاله سعی در نقد آرا هگل در باب فلسفه تاریخ و جبرهای حاکم بر انسان دارد. بدین معنا که چگونه می توانیم از دام غایت گرایی هایی که زندگی کنونی و موجود ما را تهدید و نغی می نمایند و یا موجودیت کنونی ما را وسیله ای برای اهداف دور و دراز قرار می دهند رها شده و جان سالم به در ببریم.

اگر فرشته تاریخ واقعیت دارد بایستی در تقاطع دو زمان، که یکی تا بی نهایت امتداد دارد و دیگری تماماً درونی و نفسانی است واقع شده باشد. فرشته تاریخ رها از جبرهای تاریخی است و به قوانین آن گردن نمی زند. او جبرشکن است و در جهت خلاف مسیر آب حرکت می کند. او می تواند تمامی پیش بینی های «علمی» درباره آینده را ابطال نماید. هنگامی که همه چیز به شیوه هگلی از پیش تعیین شده و گذار از مراحل مختلف تاریخی اجتناب ناپذیر اعلام گردیده و وقوع هر رویدادی، حتی نوع جابرا نه و ظالمانه آن، برای رسیدن به فرجام نهایی، و آرمانشهر وعده داده شده مثبت و ضروری ارزیابی گردیده، و خلاصه در حالی که همه امیدها و آرزوها به آینده یی دور و دراز و خارج از اراده ما واگذار شده، ناگهان بر خلاف همه پیش بینی ها و حساب و کتابها، فرشته تاریخ در زمان حال و در «اکنون» ظهور می کند و اراده و شعاع تاثیرش تمامی محاسبات و معادلات را برهم می ریزد. او می آید تا نفس اهورایی خود را در زمان کنونی ما بدمد و تا آن را بلرزاند و متحول کند. اینچنین او به لحظه یی که ما در آن زندگی می کنیم بالاترین ارزش را می دهد و اجازه نمی دهد که زندگی ما وسیله یا ابزاری برای هدف های نامعلوم و دور و دراز گردد. او می آید تا آنچه مقدر شده فقط در آینده های دور به وقوع بپیوندد را به زمانه ما منتقل کند و تا ما را سازندگان واقعی تاریخ مان گرداند. او بر آن است تا علائم و نشانه های پیشینی آخرالزمان را برای ما و در «اکنون» به نمایش گذارد. فرشته تاریخ جبرشکن است، او تعیینات تاریخی را در هم می ریزد و قادر است وقوع آرمانشهر را به جلو بیندازد و آن را برای زمانی که من در آن زندگی می کنم واقعی و ملموس نماید. با فرشته تاریخ می توان مراحل دیالکتیک را دور زد و حتی آنها را بی اعتبار نمود. با فرشته تاریخ ما به یک تجربه مستقیم از زمان تاریخی که در تفاوت های کیفی هر یک از لحظات آن، قابل فهم است، روبه رو می باشیم. چونکه هر یک از این لحظه ها حامل ویژگی ها و کیفیت های بی مانند و غیرقابل جایگزین می باشد. پس کثرتی از آینده های را به روی ما خواهد گشود. " اگر زمان کنونی" را به وسیله ای جهت انتقال ساده گذشته به آینده در نظر بگیریم، زمان تاریخی نیز دیگر نمی تواند به شکل زمان فیزیکی و در قالب زنجیره همگونی از لحظه های کاملاً همسان و متشابه نمایان گردد. با محو این همانندی و شباهت میان لحظه ها، پیوستگی و امتداد میان آنها نیز از بین می رود، و در نتیجه، امکان وجود یک علیتی که روند آنها را، به شکل خود کامه و از پیش تعیین شده، به نظم در آورد، بی معنا خواهد گشت. ناگفته نماند که چشم اندازهایی که فرشته تاریخ پیش روی ما می گذارد بی نهایت نمی باشد. هر " زمان حالی" با نظامی از محدودیت ها و تعیین ها همراه است که خواست ها و آرزوهای ما را مشروط می کند. اما با همه این محدودیت ها و شروط و شروط ها، به دلیل امکاناتی که آینده به روی ما می گشاید، زندگی فردای ما، در ساختارهای اصلی و چهار چوب هاب کلی خود، غیرقابل پیش بینی

باقی خواهد ماند.

فرانتس روزنتزویگ (Franz Rosonzweig)، گر شوم شولم و والتر بنیامین (و سپس هانری کرین در فرهنگي و با ادبیاتی متفاوت از آنها) هر يك با زبان و نگاه فلسفي خود، از فرشته تاریخ (با فرا تاریخ تاریخ) سخن گفته‌اند. روزنتزویگ، شولم و بنیامین در آلمان سال‌های ۱۹۲۰ و پس از آن، يك بینش نوین از تاریخ و از زمان را بنیاد نهادند. آنها به نقد ریشه‌ی «عقل تاریخي» و اصول پیشینی آن مانند «ایده تدام» ایده علیت و ایده پیشرفت پرداختند. در مقابله با تبیین خوش‌بینانه‌ی که تاریخ را يك حرکت پیوسته و مرحله به مرحله بسوی فرجامی روشن و عاری از ظلم و رنج تفسیر می‌نمود، هر يك از آن اندیشمندان از تاریخي ناپیوسته و غیرتکاملی که پاره‌های مختلف آن قابل جمع در يك کلیت نمی‌باشند به دفاع پرداختند، تاریخي که بحران‌ها، گسیختگی‌ها و رنج و حرمان‌های آن پرمعنی‌تر، غلیظ‌تر و بی‌شک نویدبخش‌تر از انسجام و يك پارچگی ظاهری آن است. آنها بر پایه تفسیری از روایات و متون تلمودی و عهد قدیم، هر لحظه از زمان را مستقلاً و برای خود ارزشمند اعلان نمودند که فرجام آن نه در بیرون بلکه در رویدادهای درونی آن قرار دارد. به بیان دیگر هر رویدادی فرجام خود را با خود دارد و نسبت به ویژگی‌های خود به سنجش گذارده می‌شود. هر واحد زمانی، حتی کوچکترین آن، امکان نجات و مهدویتی غیرقابل جایگزین را در خود پنهان دارد و اعتبار و ارزش خود را نه از آینده‌ی دور و دراز و خارج از اراده و توان ما، بلکه از مختصات و شرایط وجودی خود اخذ می‌نماید. در واقع نیز با چنین چشم‌اندازی، رویدادهای لحظه به لحظه زندگی بشری زنجیره بهم پیوسته‌ی نخواهند بود که از بالا هدایت شوند و درد و رنج و عرق انبوه انسان‌ها هیچ نقشی در آنها نداشته باشد. بلکه در این تفسیر نوین و سوژه محور، هر لحظه از زندگی ما اگر با آگاهی و اراده مان گره بخورد هر آینه منحصر به فرد و غیرقابل تقلیل به يك «کلیت» خواهد شد. از این پس ما با مراحل يك روند غیرقابل بازگشتی که گذشته، حال و آینده آن بر روی يك خط مستقیمی که از پی هم می‌آیند سر و کار نخواهیم داشت، بلکه این هر سه زمان همچون سه حالت از يك آگاهی پیوسته در شرایطی مسالمت‌آمیز در کنار هم قرار گرفته و در کنش کنونی ما شرکت خواهند کرد. اگر لحظه‌هایی که اجزاء زندگی کنونی ما شکل می‌دهند با تمام انرژی و در ظرفیت کامل خود زیست گردند، جریان ملال‌آور و خسته‌کننده ایام گسسته خواهند شد و اهداف بالقوه‌ی که توسط «عقل تاریخي» و «قانون علیت» به دور دست‌ها و به اعماق آینده‌ی نامعلوم حواله داده شده‌اند به «اکنون»ی که من در آن واقع شده‌ام منتقل خواهد شد و شور و امید به زندگی کنونی من بازخواهد گشت. آنچه تفسیر تاریخي روزنتزویگ، بنیامین و شولم را برجسته می‌نماید، دقیقاً عبور از يك زمان مبتنی بر جبر و ضرورت و وارد شدن به يك زمان احتمالات است. می‌توان این احتمال را داد که این سه اندیشمند، به انکار ایده پیشرفت و ترقی، و یا به درکی بدبینانه از تاریخ سوق یافته‌اند، چرا که تمامی حرمان‌ها و فاجعه‌ها یی که زمانه ما را رقم زده‌اند در افق زندگی و برگ برگ آثار آنها منعکس می‌باشند. پس از پایان جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، روزنتزویگ شاهد ورشکستگی و زوال تدریجی جمهوری وایمار و نیز قدرت گرفتن پایه‌های اجتماعی و فرهنگی نازیسم بود. بنیامین و شولم نیز به دنبال او، شاهد فروپاشی دموکراسی آلمانی و به قدرت رسیدن هیتلر بودند. در معاهده‌ی یی که در آن زمان، میان آلمان و شوروی منعقد گردید، بنیامین اضمحلال و نابودی تمامی امیدهایش به کمونیسم را به عینه مشاهده کرد. شولم نیز که جنگ جهانی دوم و قتل عام یهودیان را زیسته بود، با جنگ خانمانسوز اعراب و اسرائیل، عدم امکان تحقق معنویت جهانی وعده داده شده از سوی تورات و تلمود را، که در خیال و آرزوی خود آن را پرورش داده بود، را می‌دید. فرشتگان که هر لحظه در دسته‌های انبوه و بیرون از شمارش آفریده می‌شوند تا سرود و نیایش خود را در پیشگاه خدا بسرایند و پیش از آنکه ناپدید گردند، زمان تاریخي را به آفرینش مستمر و ظهور پایدار امکانات و موقعیت‌های نو و غیرقابل پیش بینی تبدیل نمایند. اینچنین کل انرژی تاریخ بر

روي واقعيت زمان کنوني ما متمرکز مي‌گردد. اوگوستين قدیس نیز یادآور شده بود که تجربه ما از زمان همیشه تجربه ما از زمان حال است. چون گذشته (در شکل خاطره) و آینده (در همه اشکال منجي‌گرایی و انتظار، و نیز در قالب ترس‌ها و امیدها، شکیبایی و بی‌صبری‌ها و ...) چیزی جز اشکال مختلف حضور ما در قلب زمان کنوني نیست. برای اینکه گذشته زنده بماند و در یادبودها و خاطرات ساده و سطحي منجمدنگردد می‌بایستی به شکلي پیوسته توسط خاطره جمعی بازآفرینی شود. و نیز برای اینکه آینده همچون فراکنی گرایش‌های گذشته ظاهر نگردد بایستی بینش‌های آرمانشهری با سمت و سوی زمان کنوني ما تفسیر گردند. این به روز کردن مرکز ثقل زمان، باعث می‌شود تا «علیت تاریخی» و «قوانین جبری» آن از درون فرسوده و تخریب گردند و زمان به کوره‌یی جوشان مبدل شود و سرانجام فرصت‌های رهایی بخش و نوید دهنده برای جز جز انسانها مهیا گردد. هانری کربن نیز از دریچه فلسفی - معنوي خود و با ادبیات و زبانی متفاوت، به مقابله با «اصالت تاریخ» و تاریخی شدن مسیحیت نزد هگل پرداخت. می‌دانیم که در پدیدارشناسی هگل، مسیحیت هم نفي و هم حفظ می‌شود و دولت و تاریخ بجای فراتاریخ و آخرالزمان می‌نشینند. اما برای کربن تاریخی شدن معادل دنیایی شدن است و دین دنیایی شده و بریده از عالم ملکوت دیگر دین واقعی نیست. پرسش کربن این است که آیا می‌توان پدیدارشناسی (یا فلسفه‌های «بودن») متفاوتی را تصور نمود که در آنها جایگاه و منزلت فراتاریخ محفوظ و پا برجای بماند؟ او تلاش نمود تا سوژه انسانی را در فراسوی روابط سلطه، اقتدار طلبی و خواست قدرت تعریف نماید. در يك تعریف کلی‌تر می‌توان گفت که اگر برای روزنتروایگ، بنیامین و شولم دور زدن هگل نخست به برجسته کردن زمان حال و با ارزش دادن به اراده انسانها و جبرشکنی افراد بی‌نام و نشانی که با خلاقیت و نوآوری‌های خود قوانین و جبرها را در هم می‌شکنند و استثناءها را به قاعده تبدیل می‌نمایند، معنی می‌یابد و فرشته رهایی نزد آن را در جهت بر هم زدن معادلات تاریخی نقش بازی می‌کند، اما برای کربن دورزدن هگل تماماً با توسل به «فراتاریخ» صورت می‌گیرد، سالك طریق حق در اینجا بایستی بسوی ملکوت ره سپارد. چون برای این متفکر فرانسوی فرشته هرگز وارد تاریخ نخواهد شد و اساساً نفس وجود او در ملکوت (در فراتاریخ) معنای خود را باز می‌یابد. روزنتروایگ در دو کتاب خود با عناوین «هگل و دولت» و «ستاره رستگاری و نجات» به نقد واژه به واژه و فصل به فصل مفاهیم هگلی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که فاجعه غرب ریشه در این تفسیر جبرگرا و غایت محور دارد. به همین دلیل او فراتاریخ را طرح می‌کند که عبارت است از يك زمان قدسی (یا يك زمان انفسی) که از تخریب‌ها و تاثیرات رخدادهای سیاسی بدور می‌باشد و می‌تواند ما را به سوی نجات و رستگاری هدایت کند. او با تفسیر جدید خود به ما می‌آموزد که «زمان حال»، که من اکنون در آن زندگی می‌کنم، همه انرژی تاریخ را با خود و در خود بصورت فشرده و بالقوه نهفته دارد. به همین دلیل آنچه اکنون من انجام می‌دهم و یا آنچه در زمان زندگی من روی می‌دهد و اتفاق می‌افتد همان «اصل و قاعده» می‌باشد و هدف و فرجام کنش‌ها و رخدادهای زندگی من نیز در خود آن کنش‌ها قرار دارد. پرواضح است که این دیدگاه در تعریفی متفاوت از اراده و آزادی انسان ریشه دارد که در آن زمان حال نه يك مرحله گذار میان گذشته و آینده، بلکه لحظه‌ای مستقل، خودکفا و آفرینشگر است. در اینجا بد نیست بطور اشاره هم که شده از امانوئل لویناس نظریه پرداز فلسفه اخلاق، یاد کنیم که در ارتباط با موضوع بحث ما، می‌نویسد: «هر لحظه از زمان قاضی و حاکم خویش است.»

والتر بنیامین نیز با تفکر بر روی زبان، ادبیات، تاریخ اجتماعی و فلسفه تاریخ، در اثری که در سال ۱۹۴۰ تحت عنوان «درباره مفهوم تاریخ» منتشر نمود، يك بار برای همیشه ایده پیشرفت تاریخی و مقولات مربوط به متاریالیسم تاریخی را به دور انداخت و بجای آن ایده «فوران و سر برآوردن ناگهانی لحظات تاریخی» را پذیرفت. گرشوم شولم نیز که از دوستان هانری کربن بود و به عنوان مفسر و تاریخ‌نگار عرفان آیین یهود از اعتبار و مقام شامخی برخوردار بود، تاریخ را

«فوران ناگهانی و از پیش تعیین نشده يك واقعیت ثانوي که در همین زمان کنونی ما عینیت می‌یابد» تعریف کرد. به این ترتیب، در قلب همان تمدنی که پرورش دهنده " معنا و جهت برای تاریخ" بود ، می بینیم که به حیرت انگیزترین شکل، همین " معنا و جهت از پیش تعیین شده و غایت مند" فرو می ریزد و ارزش و اعتبار همگانی خود را وا می گذارد. اما در پایان بایستی یاد آور شویم که عدم باور به " جهت و معنای تاریخ" به هیچ روی با تخریب و یا نفی امیدهای بشری یکی نیستند. بلکه درست به عکس، این بر روی مخروبه های پارادایم " عقل تاریخی" است که امید به رویدادهای روزمره و لحظه به لحظه زندگی شکل می گیرد و دوام می یابد. اینچنین وقوع آرمان شهر به منزله یکی از احتمالاتی که از دل روندهای تاریخی پیچیده و غیر قابل درک بیرون خواهد آمد در زمان ما و نسبت به حیات کنونی ما امکان وقوع می یابد. اما این قریب الوقوع شدن آرمانشهر تنها با فرشته تاریخ و با تفسیری ویژه از " کتاب مقدس" ممکن می باشد. یعنی این سه متفکر به تجربه و تفسیر تلمودی از تاریخ بازگشت نمودند تا بتوانند ساحتی تماما متفاوت از آگاهی تاریخی و سمت و سوی آرمانشهری آن را کشف نمایند.

منبع :

سایت اطلاعات حکمت و معرفت

<http://www.ettelaathekmatvamarefat.com>